

دوست و دشمن در روابط خارجی

حمید مشتاقیان

کارشناس روابط خارجی

یکی از ویژگی‌های انقلابات ایدئولوژیک، مشخص بودن دوست و دشمن است. به این معنا که ورق‌های بازی‌شان را روی میز می‌گذارند و نشان می‌دهد که چه کسی را دشمن می‌دانند و چه کسی را دوست و همین، کار را برای طرف‌های مقابل آسان می‌کند. اوایل انقلاب اسلامی دوستان ما ملت‌های ستم‌کشیده و نهضت‌های آزادی‌بخش و دشمنان ما امپریالیسم، استعمار و استثمار بود. با برتری وجه اسلامی نظام، ما شدیم ام‌القرای اسلامی و دوستان ما همه ملت‌های مسلمان و دشمنان ما نظام کفر و استکبار جهانی گردیدند. با شروع جنگ، ایران اسلامی دوستان کمی در بین دولت‌ها داشت زیرا اکثر کشورها از رژیم بعثی عراق حمایت می‌کردند و فقط طرفداری ملت‌های ستم‌کشیده بود، که دلمان را آرام می‌کرد. در دوران سازندگی و اصلاحات به ناگاه شکوفایی و چرخش بزرگی در جریان روابط خارجی ایران رخ داد. اروپا و دولت‌های اروپایی با لبخند به دوستان ما تبدیل شدند و آبراهام لینکلن آمریکا، شهید شد و مادر موازنه شرق و غرب، روبه دوستان غربی آوردیم. بعد از این دوران تاثیرگذار، با خیانت منافقین، پروژه هسته‌ای ما محور روابط خارجی ما گردید و دوستان گذشته، در برابر ما ایستادند و ما را به شورای امنیت سازمان ملل متحد بردند و قطعنامه‌هایی که کاغذپاره بودند، علیه ما صادر شد. دوران بازگشت ما به جامعه جهانی با کلید آقای روحانی رقم خورد و برجام متولد گردید. درحالی‌که وزرای خارجه ایران و آمریکا دوش به دوش با هم قدم می‌زدند... خشم تندروها در ایران و آمریکا برانگیخته شد و آنها تمام تلاش خود را انجام دادند تا ایالات متحده همچنان از دایره روابط با ایران دور بماند. طولی نکشید ترامپ ظهور کرد و با پاره کردن برجام و خروج از آن، این توافق را بی اثر نمود و اروپا را که نمی‌توانست بدون پدرخوانده‌اش کاری بکند، شرمند و درخواست‌های ما برای نابود نشدن برجام گردید و ما بازگشتیم به همان خانه اول. با این تفاوت که اکنون به سوی شرق چرخیده بودیم و آن را خانه امید خودمان می‌دانستیم. امروز که شمشیر اسنپک بالای سرمان است و تجربه جنگ با اسرائیل و آمریکا را داریم، هنوز از خودمان می‌پرسیم دوست و دشمن مان کیست؟ آیا به دوستی با همسایگان باید دل خوش کنیم یا موازنه مثبت را به راه بیاوریم و به دوستانی در آینده امیدوار باشیم؟! در کلاس‌های درس سیاست خارجی آموخته بودیم که چیزی به نام دوست و دشمن دائمی در روابط با کشورهای دیگر نداریم، آنچه هست منافع مشترک و تضاد منافع است... به این مفهوم که می‌توان با کشورهای دیگر در برخی مسائل و موارد، منافع مشترک و یا تضاد منافع داشت. این موضوع می‌تواند برای مدت زمانی ادامه یافته و همان‌هایی که با هم تفاهم داشتند به مشکل برخورد نمایند و بالعکس، دولت‌هایی که با هم اختلاف داشتند به تفاهم برسند. اصل بر منافع ملی است. در تاریخ کمتر کشورهایی مانند ایالات متحده آمریکا و اسرائیل می‌توان پیدا کرد که انقدر منافع مشترک داشته باشند به‌نحوی که بسیاری اسرائیل را یکی از ایالت‌های آمریکا می‌دانند. اما همین ایالات متحده، وقتی نتوانست حوثی‌های یمن را سرکوب نماید و احساس کرد که ممکن است حمله به یمن منافعش را تأمین نکند، سریع توقف حملات را اعلام کرد و به‌رغم ادامه حملات حوثی‌ها به اسرائیل، جنگ با یمن را خاتمه داد و به دلخوری صهیونیست‌ها وقتی نهاد. عکس آن نیز صادق است. آمریکا و ویتنام دو دهه جنگ و خونریزی داشتند به نحوی که هنوز آثار سلاح‌های شیمیایی که ایالات متحده علیه مردم ویتنام به کار برد، وجود دارد و قربانی می‌گیرد اما این دو کشور، با هم پیمان دوستی بستند و امروز وقتی شرکت‌های آمریکایی به‌دلیل فشار واشنگتن مجبور به ترک چین می‌شوند، به شهرهای ویتنام رفته و آنجا را مرکز تجاری و صنعتی قرار می‌دهند. دوستی و دشمنی در نظام بین‌المللی همیشگی و پایدار نیست و هیچ کشوری را نمی‌توان دوست دائمی خود دانست زیرا ممکن است براساس منافع ملی او، در جایی با ما به تضاد برسد و علیه ما اقدام نماید. سیاست خارجی جولانگاه ایدئولوژی نیست و نباید گذاشت که ورق‌های بازی‌مان را همه بخوانند و براساس دست ما بازی کنند.

دیپلماسی

DIPLOMACY



عکس: AP

بمباران غیرموثر

ارزیابی پژوهشگران حوزه امنیت هسته‌ای از تاثیر حملات آمریکا به تاسیسات ایران

بمب فقط زمان می‌خرد

دیوید مینچین آلیسون، پژوهشگر در برنامه امنیت هسته‌ای دانشگاه ییل، در مقاله‌ای برای نشریه فارن افرز می‌نویسد: «بمب‌ها فقط زمان می‌خرد، صرفاً دیپلماسی است که می‌تواند امنیت پایدار ایجاد کند.» این تحلیل‌گر مسائل هسته‌ای تأکید می‌کند: «حتی اگر کارزار بمباران توانسته‌باشد به تاسیسات هسته‌ای ایران آسیب جدی وارد کند، تاریخ نشان داده‌است که از بین بردن زیرساخت‌های سطحی به ندرت می‌تواند امنیت پایدار به بار بیاورد. حملات ممکن است بتواند توانمندی‌های یک کشور در حال تجهیز به سلاح هسته‌ای را به عقب بیاورد، اما باعث خواهد شد که اراده هسته‌ای آن کشور افزایش پیدا کند. وقتی نوبت به ایران می‌رسد، ترامپ درست مثل اسرائیل در دام بمب‌های هوشمند افتاد، نوعی اعتمادبه‌نفس کاذب که این تصور را ایجاد می‌کرد که استفاده از سلاح‌های دقیق می‌تواند جلوی فرار هسته‌ای را بگیرد و حتی سقوط نظام را تحریک کند. اما واقعیت محتمل‌تر این است که اجرای عملیات پتک نیمه‌شب، صرفاً برای دولت ترامپ زمان خرید؛ زمانی که می‌تواند از آن برای مذاکره کردن راه‌حلی برای هسته‌ای شدن ایران پیدا کند.»

نتیجه معکوس

واقعیتی که پژوهشگران و تحلیل‌گران به آن اشاره می‌کنند این است که حملات نظامی به برنامه هسته‌ای نه تنها بخت تسلیحاتی شدن این برنامه‌ها را کاهش نمی‌دهند، بلکه باعث افزایش عزم و اراده در میان سیاست‌گذاران کشورهایی که مورد حمله نظامی قرار گرفته‌اند برای ایجاد بازدارندگی هسته‌ای افزایش می‌دهد. بسیاری از این تحلیل‌گران مثال عراق در دوران حکومت صدام حسین را مورد اشاره قرار می‌دهند که بعد از حمله به راکتور نیمه‌کاره عراق توسط اسرائیل در سال ۱۹۸۱ نه تنها جاه‌طلبی‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیک خود را کنار نگذاشت، بلکه اراده برای توسعه آن را به صورت پنهانی افزایش داد. از سال ۱۹۸۱ تا سال ۱۹۹۱ که جنگ اول خلیج فارس رخ داد، دولت صدام حسین برنامه توسعه تسلیحات کشتار جمعی خود را به شکل گسترده‌ای افزایش داد و آن را به صورت زیرزمینی پیش می‌برد و برنامه ساخت تسلیحات هسته‌ای نیز از جمله جاه‌طلبی‌های صدام حسین بود. دیوید مینچین آلیسون تقریباً تمامی نمونه‌های حمله به برنامه هسته‌ای کشورهای مختلف را بررسی کرده‌است. این پژوهشگر امنیت هسته‌ای با اشاره به کتاب «نتیجه معکوس هسته‌ای: زمانی که سیاست‌های هسته‌ای شکست می‌خورند» که خودش با همراهی تایلر جان بوون نوشته‌است، تأکید می‌کند: «پژوهش‌های مادر مورد همه موارد حملات برای جلوگیری از اشاعه هسته‌ای یک الگوی یکپارچه را نشان می‌دهد: هر چند بمباران برنامه هسته‌ای یک کشور ممکن است به صورت موقت توانمندی فیزیکی این کشور برای ساخت تسلیحات را کاهش دهد، اما آن حمله بدون تردید باور آن کشور به اینکه ساخت تسلیحات هسته‌ای برای حیاتش ضروری است، تقویت می‌شود.» به اعتقاد مینچین آلیسون «تجربه نشان می‌دهد که اشاعه‌دهندگان زخم‌خورده، از حملاتی که به آنها شده‌است درس می‌گیرند و زیرساخت‌های‌شان را تقویت می‌کنند و با پنهانکاری و عزم سیاسی بیشتر مجدداً سراغ کار قبلی‌شان بر می‌گردند.»

گزارش هسته‌ای



دیوید مینچین آلیسون پژوهشگر در برنامه امنیت هسته‌ای دانشگاه ییل:

پژوهش‌های ما در مورد همه موارد حملات برای جلوگیری از اشاعه هسته‌ای یک الگوی یکپارچه را نشان می‌دهد: هر چند بمباران برنامه هسته‌ای یک کشور ممکن است به صورت موقت توانمندی فیزیکی این کشور برای ساخت تسلیحات را کاهش دهد، اما آن حمله بدون تردید باور آن کشور به اینکه ساخت تسلیحات هسته‌ای برای حیاتش ضروری است، تقویت می‌شود.

حمله آمریکا به تاسیسات هسته‌ای ایران، بار دیگر این مسئله را در مرکز توجه قرار داده‌است که پایان دادن به نگرانی‌ها در مورد برنامه هسته‌ای ایران، هیچ راهکار نظامی ندارد و فقط از طریق دیپلماسی و رسیدن به یک توافق مذاکره شده‌است که می‌توان برنامه هسته‌ای ایران را تحت نظارت‌های شدیدتر قرار داد و مسیر احتمالی دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای را مسدود کرد.

تسلیحاتی شدن به غنی‌سازی بیشتر نیاز ندارد

موضوع از بین رفتن توانمندی هسته‌ای ایران فقط به ناپودی تاسیسات غنی‌سازی محدود نمی‌شود. برخی کارشناسان هسته‌ای معتقدند که ایران اگر اراده ساخت تسلیحات هسته‌ای داشته‌باشد، بدون نیاز به غنی‌سازی بیشتر و ایجاد تاسیسات غنی‌سازی جدید، می‌تواند از همان مقدار اورانیوم غنی‌شده سطح بالا ۶۰ درصدی که تا قبل از حمله ذخیره کرده بود، برای ساخت تسلیحات هسته‌ای استفاده کند و از بین رفتن تاسیسات غنی‌سازی، در صورت وجود اراده، خللی در شرایط فرضی که در آن ایران بخواهد تسلیحات هسته‌ای بسازد ایجاد نخواهد کرد. ادوین لیمن، مدیر امنیت نیروی هسته‌ای در برنامه اقلیم و انرژی اتحادیه دانشمندان دغدغه‌مند، در مقاله‌ای برای بولتن دانشمندان هسته‌ای با توضیح فنی این مسئله که اگر ایران اراده این کار را داشته‌باشد، می‌تواند با استفاده از موجودی اورانیوم غنی‌شده ۶۰ درصدی خود نیز بدون نیاز به غنی‌سازی بیشتر، بمب‌های هسته‌ای بسازد، می‌نویسد: «توانمندی